

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و نود و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش سوم

بر قرین خویش مَفرّا در صفت  
کآن فراق آرد یقین در عاقبت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ای انسان، در هیچ صفتی از جمله بیان خود و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجال سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم آن چه را ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاور تا زندگی از طریق تو سخن بگوید و شراب عشق، شادی و آرامش را در جام تو بریزد. در غیر این صورت، بدون شک از خداوند و انسان‌های زنده‌شده به او جدا خواهی شد و نمی‌توانی با آنها به وحدت برسی.

نکته ۱: وقتی ما چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکز می‌آوریم و تندتند حرف می‌زنیم و فکر می‌کنیم، من ذهنی ساخته می‌شود و از خداوند پیشی می‌گیریم؛ بنابراین اگر فکرها و حرف‌های ذهنی را کند کنیم تا تسلسل فکرهای همانیده قطع شود، در این صورت از خداوند پیشی نمی‌گیریم و اجازه می‌دهیم که او از طریق ما حرف بزند.

نکته ۲: کشمکش قدرت بین زن و شوهر به این علت است که آن‌ها به جای این که از جنس زندگی شوند و با هم ارتباط برقرار کنند از طریق من ذهنی با هم برخورد می‌کنند و براساس من ذهنی و همانیدگی‌ها بر قرین زمینی خود پیشی می‌گیرند.

نُطق موسی بُد بر اندازه، ولیک  
هم فزون آمد ز گفت یار نیک  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

[این بیت به داستان همراهی خضر و موسی اشاره می کند. خضر نماد جاودانگی، زندگی همیشه زنده و خداوند است و موسی نماد انسان است که باید به پیغمبری برسد، ولی ذهنش فعال است و از طریق من ذهنی اش زیاد حرف می زند و سؤال می کند.] به عنوان مثال، صحبت های موسی با خضر آن قدرها زیاد نبود و به اندازه بود و پرگویی نکرد، اما قرار بود خضر حرف بزند نه او، بنابراین از گفتار رفیق و همراهش خضر زیادتر حرف زد..

نکته: درحقیقت هر نوع فکر و عمل برحسب سبب سازی و هرگونه ناله و شکایت، حرف زدن با ذهن محسوب می شود که اضافی است.

آن فزونی با خضر آمد شقاق  
گفت: رو تو مکتبری هذا فراق  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶

شقاق: جدایی و دشمنی  
مکتبر: پرگو

آن پرگویی و زیاد سؤال کردن موسی از خضر که نماد خداوند است، سبب بدبختی، دشمنی، جدایی و فاصله افتادن بین آن دو شد. در نتیجه خضر به او گفت: «حالا که زیاد سؤال می کنی، حرف می زنی و پرگو هستی، برو که وقت جدایی من و تو فرار سیده است.» [اگر ما نیز با سبب سازی من ذهنی سؤال کنیم خداوند می گوید زیاد حرف می زنی پس برو همان من ذهنی ات را ادامه بده.]

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸)  
-«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ...»  
«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»

موسیا، بسیار گویی، دور شو  
ورنه با من گنگ باش و کور شو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

[خضر گفت] ای موسی، خیلی حرف می زنی، برو از من دور شو! اگر دور نمی شوی و می خواهی همراه من باشی، پس لال باش و کور شو یعنی حرف نزن. [خداوند نیز به ما می گوید با ذهنت خیلی حرف می زنی، دور شو، من با سبب سازی من ذهنی تو کار نمی کنم بلکه با قضا و کُن فکان و عقل کُل کار می کنم. اگر می خواهی با من باشی نسبت به من ذهنی لال و کور شو.]



ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌ای  
تو به معنی رفته‌ای بگسسته‌ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸

شسته: مخفف نشسته است.

[خضر به موسی می‌گوید:] اگر هنوز مرا ترک نکرده و نرفته‌ای، و از روی لجبازی و عناد این‌جا نشسته‌ای، بدان که درحقیقت تو رفته و از من گسسته‌ای، ولی در ذهنت فکر می‌کنی این‌جا هستی و از من دور نشده‌ای.

چون حَدَثِ كَرْدِي تُو نَاگَه در نماز  
گویدت: سَوِي طَهَارَت رُو بتاز  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۹

هر گاه به هنگام اقامه نماز، ناگهان ادرار یا بادی از تو خارج شود، شرع به تو حکم می کند که بروی و دوباره وضو بگیری.

نکته: اگر این لحظه ما به زندگی وصل بودیم، ولی ناگهان من ذهنی مان شروع به کار کرد و با سبب سازی و دیدن بر حسب همانیدگی ها درد ایجاد کردیم، در این صورت باید فضا را باز کنیم تا خرد زندگی در این فضای گشوده شده، نجاست همانیدگی ها را بشوید و بتوانیم دوباره به خداوند وصل شویم.

وَر نرفتی، خشک، جُنبان می شوی  
خود نمازت رفت پیشین ای غوی  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۲۰

پیشین: از پیش  
غوی: گمراه

اگر نروی تجدید وضو کنی، دراین صورت خَم و راست شدن تو در نماز، کاری خشک و بی روح است، زیرا  
نمازت از قبل باطل شده است ای گمراه.

نکته: بسیاری از ما انسان‌ها پر از حدث هستیم یعنی سال‌هاست که من ذهنی داریم، خشم و کینه داریم، «آنستوا» را رعایت نمی‌کنیم و به خداوند گوش نمی‌دهیم، اما همچنان به این‌گونه زندگی کردن ادامه می‌دهیم و نمی‌دانیم از زمانی که از خداوند جدا شده‌ایم، تمام فکرها و عمل‌هایمان باعث تخریب و ویرانی شده‌است.

وَأَنْ كِه اَندر وَهْمِ او ترڪ ادب  
بى ادب را سرنگونى داد رَب  
-مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بيت ۳۷۰۵

كسى كه در من ذهنى براساس عقل جزيى و سبب‌سازى ذهن، احساس دانايى مى كند و خود را از آموزش‌هاى بزرگى مانند مولانا بى‌نياز مى‌داند، درمقابل خداوند ادب را ترك کرده‌است؛ بنابراین خداوند نيز او را سرنگون خواهد كرد.

نكته: ما بايد فضا را باز كنيم و با زندگى قرين شويم. حال اگر نمى‌توانيم فضاگشايى كنيم و زير سلطه فكرهاى همانيده و دردها هستيم، در اين صورت بايد با بزرگى مانند مولانا همراه شويم.

بی ادب تنها نه خود را داشت بد  
بلکه آتش در همه آفاق زد  
(-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹)

آفاق: جمع اُفق

شخص بی ادب که هر لحظه چیزهای ذهنی را به مرکزش آورده و برحسب هشیاری جسمی، سبب‌سازی ذهن و هیجانات مخربی همچون خشم، ترس، کینه و غیره فکر و عمل می‌کند، نه تنها اجازه نمی‌دهد آفتاب زندگی از مرکزش طلوع کرده، او را به خودش زنده کند، بلکه از طریق قرین و همنشینی، انرژی مخرب من‌ذهنی را در همه انسان‌ها به ارتعاش درآورده، مانع زنده شدن آن‌ها به زندگی می‌شود.

نکته ۱: ما به عنوان یک انسان من ذهنی مرتب با سبب‌سازی فکر می‌کنیم، فضا را می‌بندیم و این گونه افق یا آسمان درون بچه‌هایمان را نیز کور می‌کنیم.

نکته ۲: اگر ما مشعل عشق را بگردانیم یعنی از جنس عشق شویم و فضاگشایی کنیم، در این صورت دیگران را نیز با این کار خود، به صبر و فضاگشایی دعوت کرده و باعث بیداری همدیگر خواهیم شد.

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند  
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

انسان به این دلیل در کارهایش شکست خورد و سرنگون شد، که از سر اصلی که سر و خرد زندگی است، دور ماند. به عبارتی فضاگشایی نکرد تا مرکزش از جنس عدم شود و سر من ذهنی را عقل خود کرد. او با پندار کمال و بدون کمک خداوند و بزرگان، پیش رفت و زندگی اش را اداره کرد، در نتیجه سرنگون شد.



ای دل، به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی  
زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

ای دل من، از طریق فضاگشایی، عدم کردن مرکز و رها کردن عقل من ذهنی، در پیشگاه زندگی و مولانا به ادب بنشین و بگذار زندگی از طریق تو فکر و عمل کند. دیگر به سبب‌سازی ذهن نرو و به‌عنوان هشیاری حضور به پا خیز. چراکه با رعایت ادب، یعنی نیاوردن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت و صفر کردن عقل من ذهنی، می‌توانی به آن چه می‌گویی و می‌خواهی که همان زنده شدن به زندگی ست بررسی.

نکته: با من ذهنی نمی‌شود رابطه‌ای خوب با افراد خانواده و دیگر انسان‌ها برقرار کرد. تنها راه اصلاح خانواده و جامعه فضاگشایی و ترک سبب‌سازی ذهنی است.

گرچه با تو تنه نشیند بر زمین  
خویشتن بشناس و، نیکوتر نشین  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۱

ای انسان درست است که خداوند تو را گرامی داشته و می خواهد در همین فرم و جسم تو به بی نهایت خود زنده شود، اما تو به عنوان من ذهنی فعلاً فناپذیر هستی، بنابراین با فضاگشایی ادب را رعایت کن و بدان من ذهنی نیستی، بلکه تو این فضای گشوده شده هستی، پس ساکت باش، قضاوت و مقاومت را صفر و من ذهنی ات را کوچک کن و آفلین را از مرکزت بران.

دل و جان به آبِ حکمت ز غبارها بشوید  
هله تا دو چشمِ حسرت سوی خاکدان نماند  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

دل و جان آلوده به همانیدگی‌ها را با فضاگشایی و آب خردی که از این فضا می‌آید شست‌وشو بدهید،  
یعنی اجازه دهید در فضای گشوده‌شده شناسایی انجام شود و همانیدگی از مرکز خارج شود تا دیگر  
چشم من‌ذهنی به جهان همانیدگی‌ها نماند.

نکته ۱: چشم حسرت من ذهنی همواره به خاکدان این جهان است و مدام در حال گله و شکایت که این همانیدگی و آن همانیدگی را ندارم. اما اگر فضا گشوده شود، دیگر چشم حسرت، انسان را به جهان متصل نگه نمی‌دارد و این بند ناف بریده می‌شود.

نکته ۲: بالاخره ما یک‌جایی باید خودمان را متقاعد کنیم که این خوشی و شربتی که از جهان می‌گیریم، به‌هیچ‌وجه ما را خوشبخت نخواهند کرد و به ما حس امنیت نخواهند داد.

تا با تو قرین شده‌ست جانم  
هر جا که روم، به گلستانم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

خداوندا، از زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو یکی شده‌است، هر جا می‌روم در گلستان هستم و دیگر حال من به زمان، مکان، آدم‌ها و وضعیت‌ها بستگی ندارد. فضای درونم گشوده شده و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی‌ام زیبا و نیک است. شادی زندگی به فکر و عمل می‌ریزد و من هر لحظه خوشبختی را احساس می‌کنم. [قبلاً جانم با من ذهنی قرین بود و من هر لحظه دچار بلا و درد می‌شدم.]

تا صورت تو قرین دل شد  
بر خاک نی‌ام، بر آسمانم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی‌های پی‌درپی قرین صورت بی‌صورتی تو یعنی از جنس بی‌فرمی و عدم شد، دیگر دید من بر حسب همانیدگی‌ها نیست. هشیاری جسمی نداشته و در روی زمینِ همانیدگی‌ها نیستم، بلکه در آسمانی که گشوده‌ام با تو یکی هستم.  
«بیت هندسی»

گر سایه من در این جهانست  
غم نیست، که من در آن جهانم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

اگر سایه من، چهار بُعد یعنی جسم، فکر، هیجان و جانم در این جهان است و نیازهای مادی دارم، مهم نیست؛ چون من با فضاگشایی به ذات اصلی خود زنده شده و در آن جهان، در فضای یکتایی هستم. دیگر می‌دانم در حالی که در جسم زندگی می‌کنم، جسم نبوده بلکه هشیاری هستم.

نکته: باید ببینیم وقتی بدن ما در این جهان است، خودمان نیز با آوردن چیزها به مرکزمان در این جهان هستیم، یعنی اتفاقات روی ما اثر می‌گذارند؟ یا نه، اتفاقات روی ما اثر نمی‌گذارند و از آن‌ها شاد و یا غمگین نمی‌شویم بلکه همواره فکرهای خلاق کرده و شادی، خرد، هدایت و امنیت را از مرکز عدم دریافت می‌کنیم.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش چهارم

قوم دیگر می شناسم ز اولیا  
که دهانشان بسته باشد از دعا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

گروه دیگر از انسان های به حضور رسیده را می شناسم که در برابر خواست و اراده زندگی تسلیم هستند و هرگز دعا نمی کنند، زیرا با فضاگشایی و مرکز عدم، نسبت به آن چه قضا تعیین می کند رضایت دارند، بنابراین به هیچ عنوان برای به دست آوردن یا نگه داشتن همانیدگی ها دعا نمی کنند. [پس از مدتی کار روی خود، به عنوان حضور ناظر تحولات خود را مشاهده می کنیم و درمی یابیم که خود زندگی برای ما دعا می کند و در نتیجه دست از دعا کردن می کشیم.]

«بیت هندسی»

نکته ۱: اگر ما اشعار بزرگانی مانند مولانا را می‌خوانیم که ایراد و اشتباهی از آن‌ها بگیریم، در این صورت قانون غیرت خداوند اجازه نخواهد داد چیزی یاد بگیریم.

نکته ۲: هنگام بی‌مرادی نباید واکنش نشان داده، منقبض شویم و دعا کنیم تا وضعیت عوض شود، بلکه باید پیغام اتفاق را گرفته تا شناسایی جدیدی در ما صورت بگیرد. در واقع دعا کردن برای تغییر وضعیت یعنی اعتراض به «قضا و کُنْ فَکَانَ» و قبول نداشتن عقل خداوند.

از رضا که هست رام آن کرام  
جستن دفع قضاشان شد حرام  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

کرام: جمع کریم به معنی بزرگوار، بخشنده، جوان مرد  
از آن جا که فضاگشایی، رضایت نسبت به اتفاق این لحظه و اعتماد به قانون «قضا و کُن فکان» الهی برای  
انسان های زنده به زندگی حاصل شده است، نه تنها آنان دعا کردن برای دفع قضا را بر خود حرام می دانند،  
بلکه با فضاگشایی ولو همراه با درد هشیاران، به قضا تن درمی دهند تا پیغام آن را دریافت کرده و نهایتاً  
از من ذهنی رهایی یابند.

«بیت هندسی»

در قضا ذوقی همی بینند خاص  
کفرشان آید طلب کردن خلاص  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲

انسان‌های زنده به خدا با فضاگشایی در برابر قضای الهی چنان ذوق و لذتی را تجربه می‌کنند که دعا کردن برای رهایی از آن قضا را برابر با کفر نسبت به خداوند می‌دانند، چرا که می‌دانند زندگی به آن‌ها بی‌نهایت لطف و توجه دارد. به همین خاطر است که با صبر و فضاگشایی پیغام اتفاق را می‌گیرند و با شناسایی همانیدگی‌ها و مرکز عدم، ساختارهای نیک و بی‌درد می‌آفرینند.

«بیت هندسی»

حُسْنُ ظَنِّي بِرِ دَلِ اِيْشَانِ كَشُوْد  
 كِه نِيُوْشَنْد اَز غَمِي جَامَهٗ كَبُوْد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۳

خداوند در دل انسان‌هایی که در برابر «قضا و کُنْ فَاکان» الهی تسلیم هستند، اندیشه و گمانی نیک قرار داده، به طوری که می‌دانند در هر اتفاقی که ذهن آن را بد می‌داند، خیری نهفته و زندگی قصد دارد چیزی به آن‌ها یاد دهد. بنابراین هیچ‌گاه در غم حاصل از کم شدن همانیدگی‌ها جامه تیره به تن نکرده، عزا نمی‌گیرند، ناراحت و منقبض نمی‌شوند و واکنش نشان نمی‌دهند.

نکته: آیا ما به خداوند «حُسْنُ ظَنٍّ» داریم و می‌پذیریم که خداوند در این لحظه با پیش آوردن اتفاقات می‌خواهد چیزی به ما یاد بدهد و ما را متوجه یک همانیدگی در مرکزمان کند؟

عاشقِ بر قهر و بر لطفش به جد  
بوالعجب، من عاشقِ این هر دو ضد  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

به راستی که من عاشقِ قهر و لطف خداوند هستم، همان قهری که با بی‌مرادی و سختی کشیدن در این لحظه خود را نشان می‌دهد، پس می‌فهمم در من اشکالی وجود دارد که باید آن را برطرف سازم؛ همان لطفی که وقتی فضا را باز می‌کنم از فضای گشوده‌شده می‌آید و زندگی‌ام را سامان می‌بخشد. شگفتا که من عاشقِ این دو خصوصیت هستم و با سبب‌سازی ذهن قضاوت و شکایت نمی‌کنم و واکنش نشان نمی‌دهم.

«بیت هندسی»



نکته: قرار است ما از من ذهنی بیرون بیایم. حال آیا باید با ریب‌المنون از این خواب بیدار شویم، یا نه، دست از پندار کمال و احساس «می‌دانم» خود برداشته و با خواندن این ابیات همانیدگی‌ها را در خود شناسایی کنیم، ساکت شویم و پیغام اتفاق را بگیریم؟

تو را هر آن که بیازرد، شیخ و واعظ توست  
که نیست مهر جهان را چو نقش آب قرار  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۴

هر کس یا هر وضعیتی که تو را آزرده کند، درحقیقت راهنما و هدایت‌گر توست، چراکه عشق و علاقه به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، شبیه نقش آب است و مدام تغییر می‌کند.

بس دعاها کآن زیان است و هلاک  
وز گرم می نشنود یزدان پاک  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

چه بسیار دعاهاى ذهنى که باعث هلاکت و نابودى انسان مى شود و خداوند از روی بزرگواری و گرمش  
آن ها را نمى شنود.

«بیت هندسی»

نکته: وقتی برای ما اتفاقی می افتد که از نظر ذهن خوشایند نیست، در این صورت باید به خود بگوییم و اقرار کنیم که من من ذهنی دارم، پندار کمال دارم، سرم به دیوار بلا خورده، چرا که به پیام های زندگی توجه نکرده ام، در حالی که ادعا می کنم ایرادی ندارم. من از طریق عینک همانیدگی ها دیدم و آن چه را ذهنم نشان داد به مرکزم آوردم، قرین من ذهنی گرگ خوی خود و دیگران شدم و یوسف حضور خود را به من ذهنی گرگ صفت سپردم، پس اکنون با ذهنم دعا نمی کنم تا وضعیت عوض شود، بلکه تسلیم می شوم تا پیغام این بی مرادی را بگیرم.

این جفای خلق با تو در جهان  
گر بدانی، گنج زر آمد نهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲۱

اگر بدانی، این ناکامی‌هایی که به واسطه انسان‌های اطرافت تجربه کرده و سبب بی‌مرادی تو شده‌است، مانند گنجی پنهان بوده که موجب شناسایی همانیدگی‌ها در تو می‌گردد. [به عبارت دیگر ناکامی‌ها پیغام خداوند است تا اقلین را در مرکز خود تشخیص داده و آن‌ها را بیندازیم.]

نکته: طرح خداوند این است که انسان‌ها من‌ذهنی درست کرده، به همدیگر ظلم کنند تا با این ظلم‌ها متوجه همانیدگی در خود شوند. در واقع ظلم دیگران به ما این پیام را می‌دهد که با چیزی همانیده شده‌ایم و درسی را نگرفته‌ایم. حال اگر در اطراف آن ظلم و اتفاق فضا را بگشاییم و درس آن را بگیریم این جفا مانند گنج می‌شود، چراکه یک شناسایی جدید صورت می‌گیرد.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش  
باخبر گشتند از مولای خویش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان و انسان‌های خردمند هنگامی که همانیدگی‌هایشان مورد اصابت تیر «قضا و کُن فکان» الهی قرار گرفت، بدون هیچ ناله و شکایتی درحالی که تسلیم بودند، قضاوت و مقاومت نکرده و فضا را باز کردند؛ بدین ترتیب از مولای خود، خداوند باخبر گشتند و دریافتند نیروی دیگری در کار است که همواره می‌خواهد اداره زندگی انسان را به دست گیرد. [هر بی‌مرادی نشان‌زیر پا گذاشتنِ صنعِ خداوند و استفاده از سبب‌سازیِ ذهن و عقل جزوی است.]

«بیت هندسی»

بی مرادی شد قلاووز بهشت  
حفت الجنة شنو ای خوش سرشت  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

قلاووز: پیش آهنگ، پیشرو لشکر

موفق نشدن و نرسیدن به اهداف ذهنی، حامل پیغامی بسیار مهم است که ما را به بهشت فضای گشوده شده راهنمایی می کند. ای خوش سرشت، ای انسانی که از جنس فضای گشوده شده هستی به این حدیث گوش کن که می گوید بهشت در سختی ها، ناملایمات، جدایی از همانیدگی ها و درد هشیارانگی کشیدن پیچیده شده است و دوزخ در شهوات.

«بیت هندسی»

نکته ۱: تنها انسانی که می‌تواند به ما کمک کند تا از چاه ذهن دربیاییم، خودمان هستیم. بنابراین باید به خودمان تلقین کنیم که هیچ‌کس مثل خودم نمی‌تواند به من کمک کند. به همین علت باید فضا را باز کنیم، چیزهای ذهنی را به مرکزم نیاورم، به زندگی وصل شوم تا صنع زندگی در کارهایم جاری شود و متوجه شوم که چه چیزهایی را باید در خود تغییر دهم.

نکته ۲: هرچیز که به مرکزمان راه یابد و شهوت آن را داشته باشیم، ما را به دوزخ می‌برد. درواقع دوزخ همان ذهن همانیده است.

حدیث

«حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

کثر روی، جَفَّ الْقَلَمُ کثر آیدت  
راستی آری، سعادت زایدت  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

اگر با فضابندی و دیدن برحسب چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، از راه کج من ذهنی بروی، در این صورت قلم خداوند نیز برای تو کج می‌نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد. اما اگر فضا را باز کنی، با مرکز عدم و خرد فضای گشوده‌شده پیش بروی، در این حالت در راه راست قدم نهاده، سعادت و خوشبختی به تو روی می‌آورد و غرق شادی بی‌سبب و طرب الهی خواهی شد.

«بیت هندسی»

حدیث

-«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»  
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»



ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و، تو منظرم  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا، من به هیچ کس و هیچ چیز نگاه نمی کنم و اگر فرضاً بدان نگاه کنم فقط بهانه‌ای ست که تو را  
بینم. [به عبارتی با نگاه کردن به هر چیز و هر اتفاقی می‌خواهم در اطراف آن فضاگشایی کرده و با مرکز  
عدم به تو وصل شوم.]

«بیت هندسی»

عاشقِ صنَعِ توأم در شُکر و صبر  
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

شُکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.  
گبر: کافر

خداوندا، من در هر وضعیتی که ذهنم نشان می دهد عاشق آفریدگاری و صنَعِ تو هستم، چه در اتفاقات خوب که سبب شکرگزاری من شده و چه در وضعیت های بد که صبر مرا می طلبند. در هر دو حالت با فضاگشایی در اطراف اتفاق، مرکز را عدم می کنم تا صنَعِ تو کار کند و از طریق من بیافرینی. من همچون من های ذهنی کافر، عاشق فکرهای از پیش ساخته ای که ذهنم نشان می دهد نیستم.

«بیت هندسی»

عاشقِ صُنْعِ خدَا بَاْفَرِ بُودِ  
عاشقِ مَصْنُوعِ او کَاْفِرِ بُودِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

صُنْع: آفرینش  
فَر: شکوه ایزدی  
مَصْنُوع: آفریده، مخلوق

«بیت هندسی»

زندگی کسی که عاشق صنع و آفریدگاری خداوند است همواره پربرکت بوده و فرّ و شکوه ایزدی به فکر، عمل و جسم او می‌ریزد. اما کسی که عاشق مصنوع و آفریده خداوند است، با آن همانیده شده و از جنس جسم می‌شود، چنین انسانِ کافری درکی از فرّ ایزدی نداشته و دائماً در حال تخریب است.


با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و چهارصد و نود و هشتم



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)